

زندگی و مرگ حسین بن منصور حلاج



مدت پنج ماه کسی گرفت ، مگر یکبار ابن عطا و یکبار عبدالله خفیف ، و یکبار ابن عطا کسی فرستاد که ای شیخ ، از این سخن که گفتی عذرخواه تا خلاص یایی ، حلاج گفت ، کسیکه گفت ، گو عذرخواه ، ابن عطا چون این بشنید بگریست و گفت ، ما ، خود ، چند یک حسین منصوریم .

در کتاب مذهب حلاج ، نوشته‌ی « روزه آرفالدز » (۳) شرحی می‌یابیم ، منسوب به پسر حسین ، که مدتی در زندان در خدمت پدر بوده است ، می‌گوید :

« من شبها بمشرف آمادم که خارج از خانه‌ی پدری بود می‌رفتم ، ولی روزها را با پدرم می‌گذراندم ، بعد مرا هم حبس کردند و مدت چهارماه با او در زندان ماندم ، و من آنوقت ۱۸ ساله بودم ، وقتی آن شبی فراز آمد که قرار بود در طلوع فجر او را از زندان خارج کنند (و به قتلگاه ببرند) ، پدرم ایستاد و نماز خواندن پرداخت ، و دوبار سجده‌ی شرعی را بجای آورد ، و پس از ختم صلوة گفت : مگر ، مگر ، تا اینکه قسمت اعظم شب گذشت .

بعد از مدتی سکوت و خاموشی ، فریاد زنان گفت : حق ، حق ، بعد بریای خاست ، ستارش را بر سر بست و خرقرقی خود را بدوش انداخت ، دستهایش را بلند کرد و رو به کعبه ایستاد و در حالت جذبیه و خلسه ، با خدای متعال به راز و نیاز و مناجات پرداخت و می‌گفت : چگونه شد که تو ، بدایت حال مرا فراهم آوردی ، عصاره‌ی مرا گرفتی تا مانند مظهری از تو بین خلق جلوه کنم چطور شد که الحال به مرگ تسلیم می‌شوم ، مجازات می‌شوم ، بدار آویخته می‌شوم و مرا خواهند سوزاند ، خاکستر مرا بدست بادها و نسیمها خواهند سپرد ، حقیرترین ذرات (خاکستر) مرا مانند عود برای تو خواهند سوخت ، ولی همان ذرات ، باز به جسم برخوانند گشت و حقیقتی خواهند شد عظیم‌تر و رفیع‌تر از کوهساران بلند » .

حسین را در سال ۳۰۱ دستگیر کردند ، طی نخستین محاکمه‌ای که در بغداد برایش ترتیب دادند ، در برابر قاضی القضاة بغداد ، قاضی دیگری بنام ابن صریح که فقیهی شافعی بود قرار گرفت ، از حسین دفاع کرد ، بدین ترتیب که گفت : حکم برجستین حال صوفیانه‌ای از دسترس محاکم شرعی (که تنها ظاهر را می‌بینند) بیرون است ، و حسین تبرئه شد ، ولی

حسین بن منصور حلاج ، مدت در حدود ده سال زندانش را با پسر نری و بردباری گذرانید ، چند کتاب نوشت که مهمترین و آخرینش کتاب « طواسین » بود .

او ، در زندان ، ضمن مطالعه و نوشتن ، به خدمت و ارشاد زندانیان عادی پرداخت . تنی چند از صاحبان اثر که به پیدایش در زندان رفته‌اند مشاهدات خود را نوشته‌اند ، که مهمترین آنها پسرش ، شیخ ابو عبدالله خفیف شیرازی و ابن عطا هستند .

« ... شیخ ابو عبدالله فرمود که بسی سعی کردم تا در زندان شدم ، خانه‌ی نیکو دیدم ، و فرشی خوب انداخته ، و حلی بسته و مشقه‌ی بسرو افکنده ، و اسباب مجلس همه‌همها ، و غلامی ایستاده . پرسیدم : شیخ کجاست می‌گفت : به سقایه رفته تا وضو کند ، پرسیدم : چه مدتست تا خدمت شیخ می‌کنی ؟ گفت : هجده ماه . گفتم : درین زندان مشغولی او به چه می‌باشد ؟ ، گفت : با سیزده بند آهین . هر روز هزار رکعت نماز نافله می‌کند . آنگاه گفت : این دره‌اء خانه می‌بینی ؟ ، هر یکی بزندان می‌شود ، و این زندانها پر دزدان و خونیاست ، در پیش ایشان می‌شود و این طایفه را وعظ می‌گوید و نصیحت می‌فرماید ، و شاربها و مویه‌اء ایشان بر میدارد » (۱) .

ظاهر آ ، حسین ، در طبابت یا مداوای روحی دستی داشته است ، و از این جهت هم مورد توجه بوده است .

« حلاج پس از آنکه در مطبق - زندان سرای سلطان - اسیر شد ، در آنجا اجازت یافت که بین زندانیان عادی به ارشاد و تبلیغ بپردازد . همچنین از آنجا به حضور خلیفه باریافت ، در سال ۳۰۳ خلیفه را از تب سختی که عارضش شده بود رها کنید » (۲) .

عطار ، در تذکرة الاولیاء ، شهادت از دوران زندان حسین را چنین شرح میدهد :

« ... پس جماعتی از اهل علم بروی خروج کردند ، و سخن او پیش معتمد تپاه کردند ، علی‌ابن عیسی را که وزیر بود بروی متغیر گردانیدند ، خلیفه بفرمود تا او را بزندان برند ، او را بزندان بردند ، یکسال ، اما خلق می‌رفتند و مسائل می‌پرسیدند ، بعد از آن خلق را از آمدن منع کردند ،

همچنان هشت سال در زندان نگهداشته شد. سردمتهی دشمنان و پدخواهان حسین، حامد، وزیر سالخورده و فاسد ورشوت بگیر و احتکارگر خلیفه بود، که بارها بر علیه او پرونده سازی کرد - سرانجام، پس از تحریکات زیاد، حامد موفق شد موافقت خلیفه را (ع) برای محاکمهی مجدد حسین جلب کند، دومین محاکمهی حسین، که به محکومیت او به مرگ منجر شد هفت ماه بطول انجامید، حامد، صحنهی محکمه را چنان ساخت که قطعاً منجر به محکومیت به مرگ حسین شود.

بدنبال این فکر، با قاضی سنی مالکی، ابوعمر حمای که در میان کارگزاران حکومتی در نطق نامور بود، تباخی کرد، و از قاضی دیگری بنام ابن بهلول که او سنی حنفی بود خواست که همتای ابوعمر شود، این قاضی نپذیرفت، ولی فایب وی، ابوالحسین اشنانی که مردی ست اراده بود به این کار تن در داد - در جلسهی محاکمهی حسین، هیچیک از گواهان اصلی و صاحب نظر نسبت به گفته ها و کرده های حلاج وجود نداشتند، در عوض شخصی بنام عبدالبن مکرّم، سرکرده ی گواهان اجیر، عده ای را بنام گواه در محکمه حاضر کرد، و تعدادی از فقهای قشری و مخالف حسین را نیز بعنوان رای دهنده به محکمه حاضر کردند تا مجموع آراء متفق بر قتل حسین به ۸۴ رسید، و طی این محاکمهی فرمایشی، حسین به مرگ محکوم شد.

پاره ای از اتهامات ظاهری او، چنین بودند:

حسین گفته بود: « بجای ادای حج، زیارت کعبه ی دل کافی است. »
یا طی نامه ای به دوست خود شاکر بن احمد نوشته بود: « اهدم الکعبه، » مقصود او استقبال از شهادت بود، یعنی: « کعبه ی اصنام بدن را ویران کن و شهید شو. » حامد در این باره گفته بود: « قضیه ی (حسین) منصور حلاج مانند قضیه ی قرامطه است که در پی خرابی کعبه بودند، و باید حسین را به این جرم محکوم به مرگ کرد. » (۵)

یکی دیگر از اتهامات اصلی حسین که میدانیم، همانا «انا الحق» گفتن او بود، که آن روزها در میان اهل ظاهر غوغائی برآه انداخته بود و ماهیت آن البته بجز آن بود که تعبیر میکردند.

باری، پس از صدور حکم، مادر خلیفه بسی کوشید تا از اجرای حکم جلوگیری کند. خلیفه که بیمار بود، در همان حال گفت « حلاج را نکشید، » ولی حامد، در برابر خلیفه ایستادگی کرد که « اگر حسین زنده بماند انقلاب بزرگی روی خواهد داد. » و همو گفت « حلاج را بکش، اگر از این کار زبانی به تو رسید مرا بکش. » سرانجام خلیفه دستور اجرای حکم اعدام حسین را صادر کرد، حکم، در صبحگاه روز ۲۴ ذی الحجه ۳۰۹ اجرا شد.

عطار، مراسم اعدام حسین را چنین شرح میدهد:

« ... پس هر کس سنگی میانداخت، شبلی (۶) موافقت را گلی انداخت، حسین منصور آهی کرد، گفتند: از این همه سنگ هیچ آه نکریدی، از گلی آه کردن چه معنی است؟ گفت: از آنکه آنها نمی دانند، معذورند، و ازو سختم می آید که میدانند که نمی باید انداخت. »

پس دستش جدا کردند، خنده بزد، گفتند: خنده چیست؟ گفت: دست از آدمی بسته باز کردن آسانست، مرد آنست که دست صفات، که کلاه همت از تارک عرش درمی کشد قطع کند، پس پاهایش ببریدند، تبسمی کرد، گفت: بدین پای سفر خاکی میگردم، قدمی دیگر دارم که هم اکنون سفر هر دو عالم کند، اگر توانید آن قدم را ببرید. پس دودست بریده ی خون آلود در روی مالید، تاهر دو ساعد، و روی خون آلود کرد، گفتند: این، چرا کردی؟ گفت: خون بسیار از من برفت، و دانم که رویم زرد شده باشد، شما پندارید که زردی من از ترس است، خون در روی مالیدم تا در چشم شما سرخ روی باشم، که گله گونهی مردان خون ایشانست. گفتند: اگر روی را به خون سرخ کردی، ساعد باری چرا آلودی؟ گفت: وضو می سازم، گفتند: چه وضو؟ گفت: در عشق دور کعت است که وضوی آن درست نیاید الا بخون، پس چشمهایش بر کردند. »

همانند بسیاری از موارد مشابه، شرح زندگی حسین منصور حلاج هم، که توسط گذشتگان آمده، آمیخته با افسانه ها و کرامات باور نکردنی است، چنانکه گویند: حلاج با چهارصد صوفی روی بیادیه نهاد، صوفیان

طرح از: شریفی





رسد و مرا آرام ، مسلمانان را در جهان ، کاری برتر از کشتن من نیست .

درباره‌ی « اناللق » گفتن حسین بسیار گفته‌اند ، میدانیم که عرفا همه چیز جهان را تجلی ذات وحدانیت میدانند ، هر پدیده‌ای از پدیده‌های عالم را آئین و نشانه‌ای از وجود حق میدانند ، عبرت نائینی این موضوع را واضح بیان می‌کند :

چون نور که از مهر جدا هست و جدا نیست
عالم همه آیات خدا هست و خدا نیست

همه پدیده‌های عالم را پرتوی از خدا میدانند ، اما درعین حال آن پدیده‌ها را نمی‌توان خدا نامید ، بهمان گونه که نور پدیده‌ایست جدا شدنی از خورشید و در عین حال خود ، خورشید هم نیست . شاید شیخ روزبهان تنها کسی باشد که با بیان کوتاه خود این مسئله را چون غنچه‌ای ، زیبا می‌شکند . می‌گوید :

« اما قول حسین در گفتن که - اگر او را نمی‌شناسید ، اثرش را بشناسید ، من آن اثرم ، و من حق‌ام که پیوسته بحق حق بودم - معترف شد حسین که او اثر حق بود ، و عالم جمله اثر حق است ، لیکن میان آثار فرق است ، عالم موقع تجلی افعال است ، و آدم موقع تجلی ذات و صفات . »

شیخ ، در جای دیگر ، در همین مورد می‌گوید :

« و نیز ، افراد قدم از حدوث کرد ، چون گفت که - من بحق حق‌ام - یعنی من بحق قابلم ، نه بخود ، گفتش که - اناللق - (۹) . حسین ، در باب طاسین الازل والالباس ، بحث‌های غریبی در مورد ابلیس دارد :

« در آن آسمان غامبی و موحدی چون ابلیس نبود ، لیکن سرو بی‌شفتند از لحوظ و الطاف در سر هجران کرد ، و معبود را بتجربد پرستش کرد . »

« در روز آفرینش خداوند همه را گفت که در مقابل تجلی‌گاه او ، در برابر وجود آدم - در سجده شوند ، ابلیس سرپیچید و در این عقیده خویش که تنها خدا را باید پرستید ، ولی به او نتوان رسید ، پابرجا ماند ، گوئی ابلیس ، بدینگونه خوشانه و سر بسته در پرستش خداوند پایداری کرد تا پای بند الوهیت ساده بماند . »

« ابلیس می‌گوید ، خدایا ، اگر از فرمان تو سرپیچیدم از بهر آن بود که کسی را غیر از تو به پاکی نمی‌شناسم . »

روایاتی چند از حسین را بشرح از کتاب شرح شطحیات روزبهان و سپس پاره‌ای از شطحیات او را از همان کتاب در پایان می‌آوریم .

فی الروایة ۳ للحلاج

حسین روایت کند که « از رؤیای صادقانه ، از ملك حكيم ، از كروب كبير ، از لوح محفوظ ، از علم ، که هیچکس حق را نپرستید چیزی عزیزتر از محبت حق را . »

فی الروایة ۴ للحلاج

حسین روایت کند « از عقل ، از سدره المنتهی ، از حیات دایم ، از روح مکنون ، که خداوند - سبحانه تعالی - معروف است بآیات ، مذکورست بصنایع ، موجودست بانوار ، معیونست بکلمات ، هیچ چشمی او را در نیابد ، و او همه چشمی در یابد ، ازلی است محیط . »

فی الروایة ۱۳ للحلاج

گرسنه بودند ، و از او سر بریان خواستند ، حسین دست در پس می‌کرد و بجلو می‌آورد و بهریک سری بریان و دو قرص نان میداد ، بعد از آن گفتند رطب می‌خواهیم ، گفت : دست مرا بفشارید ، فشردند ، رطب از سناش می‌آید . »

یا ، شرح اینکه در زندان او را نیافتند ، شباول ، شب دوم نه او را یافتند و نه زندان را ، و شب سوم ، هم او بود و هم زندان

یا : « حسین ، گوی قضا پیاپی میدان رضا برد و از يك يك اندام او آواز می‌آمد که - اناللق - و از خاکستر او آواز می‌آمد که -

اناللق - : یا : « چنانکه هر قطره‌ی خون که از او می‌چکید ، بر زمین نقش - الله - پدید می‌آمد » و از این قبیل . اما ، واقعات زندگی او و افکارش را خوب می‌توان از لابلای آثار پیشینیان بدست آورد . ما اکنون که کم و بیش واقعات اصلی زندگی او را آوردیم ، در اینجا چکیده‌هایی از سخنان و افکارش را نیز نقل می‌کنیم :

شیخ روزبهان ، نقل می‌کند : « از قطب جاکوس کردی شنیدم - رحمة الله علیه - که حسین بن منصور هزار تصنیف کرد ، بیشترین در بغداد بسوختند . شاید قبول این ادعا قدری سنگین باشد ، ولی شواهد و اسناد نشان می‌دهند که حسین ، تألیفات زیادی (تمام به عربی) داشته که تعدادی از آنها اکنون در دست نیست - دیوان اشعارش سرشار از اشعار و نکات رمزی عارفانه است . کتاب طواسین او هنوز چنانکه شاید شناخته و تحلیل نشده . روزبهان ، در شرح این کتاب می‌گوید « حدیث طواسین نامی چند است که (آن را) در فصلی چند نهاده است از حقایق مهم ، از آن یکی طاسین سراج است - و طاسین فهم - و طاسین ازل و الباس ، در فهم فهم وضعت دعاوی بعکس معانی و اشباه آن . » کتاب معروف دیگری داشته بنام « حامیم‌القدم » ،

« قطب گفت ، که - کتابی کرد حسین بن منصور که آن را - حامیم‌القدم - خواند . »

برای حسین ، در طریق عشق ، مسئله‌ی مرگ و زندگی بهمانه‌گی حل شده بود ، او زبونی و کم‌ارزشی حیات را بارها طی اشعارش و سخنانی مطرح می‌کرد : « اقلونی یا ثقاتی ان فی قتل حیاتی » (« دوستان مرا بکشید ، زیرا زندگانی من در قتل منست . »)

یا ، در مقطع شماره ۵۵ دیوان او می‌خوانیم :

« زندگی روزانه و حیوة می‌خواهند مرا بفرینند ولی نمی‌دانند که من به ارزش زندگی پی برده‌ام ، به چیزی که خداوند متعال منع فرموده دل نمی‌بندم ، و حتی به چیزهایی هم که مجاز فرموده رغبتی ندارم . حیوة دست راست خود را بسوی من دراز کرد و من هم دست راست و هم دست چپش را رد کردم ، بنظر آمد که زندگی دچار نیازمندی شده است ، و به همین جهت ، هر چه داشت بخودش واگذاشتم ، چون هیچوقت با او یکی نبوده‌ام ، لذا بی‌می از تحقیق و ملال او ندارم » (۷) .

در جای دیگر می‌گوید :

« این دنیا زندانی است من دل از هر چه توفیق بر می‌گیرم ، زیرا جز توحش چیزی بین آنها و خودم نمی‌بینم افسوس که من در زندان زندگی هستم و محصورم از مردم ، خدایا نجات ده مرا از این زندان ، بیرون برو ، بسوی خودت رهبریم فرما » (۸) .

باتوجه به نظراتش در مورد زندگی ، عجیب نیست که در جامع منصور در برابر مردم فریاد زد : « بکشیدم ، بکشیدم تا شما را پادش

در قوم خویش همیزی میان حق و میان خالق . من گفتم . اگر او را نمی‌شناسند ، اثرش را بشناسند . من آن اثرم - انا الحق - پیوسته بحق حق بودم ، صاحب من استاد من ابلیس و فرعون است ، بآتشش بترسانیدند ابلیس را ، از دعوی بازنگشت ، فرعون را بدریا غرق کردند ، و از پی دعوی بازنگشت ، و بسایط مقرر نشد و مرا اگر بکشند ، یا برآویزند ، یادست و پای ببرند ، از دعوی خود بازنگردم . »

فی الشطحية ٦ للحلاج

از شرط اتحاد گفتم « عجب دارم از تو و از من ، فنا کردی مرا از خویشتن بتو ، نزدیک کردی مرا بخود ، تا ظن بردم که من توام و تو من . »

فی الشطحية ٣٤ للحلاج

از حسین نقل کرده‌اند که بعرفات ایستاده بود ، گفت : « ترا منزه دانیم از تقرب بندگان ، بتو بی‌زار گشتم از وحدانیت گفتن موحدان تو . »

بقیه در صفحه ٤٦

حسین روایت کند « از اسم عزیز ، از روح قدیم ، از معنی محیط - از حق جل جلاله ، که واجبت روح مألوف مراهل محبت را ، و مجلس مجید مر راضیان را ، و قدرت کافی مر متوکلانرا . »

فی الروایة ١٦ للحلاج

حسین روایت کند « از ساعت ساعات ، از احسان ، از ارادت ، از حق - جل جلاله - که محبت محبان من ببصیت من دلیل است ، ارادت اولیاء من بارادت من دلیل است ، و مشیت عارفان ، بمشیت من دلیل است . هرچه هست بعلم و قدرت و ارادت منست . »

فی الشطحية للحلاج

حسین در شطح گوید که : « مفاضات با ابلیس و فرعون کردم ، در باب فتوت ، ابلیس گفت : اگر سجود کردمی آدم را ، اسم فتوت از من بیفتادی . فرعون گفت که اگر ایمان برسول او بیاوردی ، اسم فتوت از من بیفتادی . من گفتم که اگر از دعوی خویش رجوع کردی ، از بساط فتوت بیفتادی . ابلیس گفت ، که من بهترم در آن وقت ، که غیر خویش غیر ندید ، فرعون گفت ، - ما علمت لکم من الهه غیري - چون شناخت



هدایت وریلکه (بقیه)

3- Baudelaire

۴ - ترجمه انگلیسی خاطرات مالت لریدز بریک از
M. D. Herter Norton
است. در ترجمه فرانسه از Maurice Betz ، عنوان
Les Cahiers de Malte Laurids Brigge

دارد. چاپ هفدهم آن (پاریس ۱۹۵۳)
در این مقاله مورد استفاده بوده است. چاپ اول ترجمه Betz در سال
۱۹۲۲ درآمده. نسخه اصلی این اثر به آلمانی در سال ۱۹۱۰ در لایپزیک
چاپ شده است با این عنوان:

Die Aufzeichnungen des Malte Laurids Brigge

- 5- Anton Kippenberg
- 6- Chaucer
- 7- Bocaccio
- 8- Goethe
- 9- West-Eastern Divan
- 10- Thomas Moore
- 11- Mathew Arnold
- 12- Thus Spake Zarathustra
- 13- Emerson
- 14- Persian Pageant
- 15- 16- H. Kamshad, Modern Persian Prose Literature (Cambridge, 1966) p. 142

۱۷ - ۱۸ - ۱۹ - ۲۰ - این موارد عیناً از کتاب نظریات نویسندگان
بزرگ خارجی راجع به صادق هدایت ترجمه آقای حسن قائمیان ، استفاده
شده است. (مترجم)

۲۱ - کتاب کامشاد ، صفحه ۱۷۸ . برای توضیحات بیشتر به فصل
نوزده ، ص ۱۸۱ - ۱۶۵ مراجعه شود .

۲۲ - دفتر خاطرات مالت لریدز بریک ، ترجمه فرانسه ، ص ۵۶ .

در این مقاله در تمام موارد ، ضمن مقایسه اثر ریلکه با بوفکور ، از ترجمه
فرانسوی اثر ریلکه استفاده شده است . البته فرانسه تنها زبان خارجی بود
که هدایت به آن تسلط کامل ادبی داشت و در مطالعه آثار غربی از آن زبان
استفاده میکرد . این نکته نیز معلوم است که او در ترجمه آثار ادبیات
آلمانی (چون کافکا و اشنیزلر) از ترجمه آنها به فرانسه استفاده کرده
است . (و موتنی ، صادق هدایت ، تهران ، صفحات ۱۳-۱۹) . مترجم
اثر ریلکه به فرانسه Betz است . او خود شاعر و نویسنده‌ای بنام بود .
ریلکه شخصاً در ترجمه این اثر نظارت داشته است .

۲۳ - ترجمه بوفکور به انگلیسی از D. P. Costello

است . ص ۱۰۶ . نسخه فارسی مورد استفاده در این بررسی چاپ پنجم آن اثر
است بسال ۱۹۵۲ ، تهران - ص ۱۰۲ - ۱۰۳ . اولین بار بوفکور بصورت
پلی کپی ، در تعدادی محدود ، در بمبئی هند ، ۱۹۲۷ بخش گردید . ترجمه
بوفکور به فرانسه عنوان La Chauette Aveugle دارد (پاریس ،
۱۹۵۳) . در زبان آلمانی توسط

Riemerschmidt , Kegel , Moayyed

ترجمه شده است (هامبورگ ، ۱۹۶۰) . Die Blinde Eule

۲۴ - ریلکه ، ص ۶۶ - ۶۵ .

۲۵ - ترجمه انگلیسی بوفکور ص ۵۴-۵۳ . بوفکور فارسی ، ص ۵۴ .

۲۶ - کتاب کامشاد ، ص ۶۷ .

۲۷ - ریلکه ، ص ۹۲ - ۹۱ .

۲۸ - ترجمه انگلیسی بوفکور ص ۱۰۶ - ۱۰۵ ، نسخه فارسی
بوفکور ۱۰۱-۱۰۲ .

۲۹ - ریلکه ص ۱۴۱ - ۱۴۰ .

۳۰ - ترجمه انگلیسی بوفکور ، صفحات ۸۷ و ۹۷ ، نسخه فارسی
بوفکور ۸۵ و ۹۴ .

۳۱ - ریلکه - ص ۱۵۵ .

۳۲ - ترجمه انگلیسی بوفکور ص ۹۶ ، نسخه فارسی بوفکور
ص ۹۳ .

۳۳ - کتاب کامشاد ، ص ۱۶۷ .

۳۴ - ریلکه ، صفحه ۳۰ .

۳۵ - ریلکه ص ۱ .

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

رتال جامع علوم انسانی

زندگی و مرگ (بقیه)

في النطحية ۲۷ للحلاج

اشارت در شطح جواب دادن سایل است که پرسید « تصوف چیست ؟ »
گفت ، « چون محو شدی ، بجائی رسی که محو و اثبات نماند » گفت که
« عبارت کن ازین سخن مارا » گفت « طوامس و روامس لاهوتی است »
گفتند : « بیان کن ، که ما زبان قدم ندانیم » گفت « این را عبارت
نیست » .

حسین اخوان

حاشیه

(۱) شرح شطحیات روزبهان ص ۴۸ - ۴۹ .

(۲) قوس زندگی منصور حلاج ص - ۳۷ .

(۳) اسلام‌شناس یونانی‌الصل - وشاگرد لومی ماسینیون .

(۴) ابوالفضل جعفرالمقتر بالله ، دومین پسر المعتضد بالله است

که بتاريخ ۲۲ رمضان ۲۸۲ در بغداد بدنیا آمد ، ودر سن ۱۳ سالگی
بجای برادر ارشد خود به خلافت رسید ، این خلیفه مردی ضعیف‌النفس
و تن‌آسان و باقتضای سن اوقات خود را بیشتر در مصاحبت زنان
می‌گذرانید .

(۵) قوس زندگی منصور حلاج - ص ۳۷ .

(۶) شبلی ، از بزرگ‌زادگان ترك بود ، در دماوند صاحب املاک
بود ، ولی زندگی صوفیانه را برگزید و دست از مال شست ، دربغداد - حسین
را دید و شیفته‌ی او شد .

می‌گفت : حلاج ومن ، هر دو ، دارای يك فكر و يك عقیده واحد
بودیم - مرا جنونم نجات داد ولی او را عشقش بهلاکت رساند ، زیرا او ،
آنچه می‌دانست می‌گفت ومن آنچه می‌دانستم کتمان میکردم .

(۷) مذهب حلاج - ص ۴۰ .

(۸) از دیوان حلاج - مقطع شماره ۳۰ - به نقل از کتاب مذهب

حلاج - ص ۴۰ .

(۹) شرح شطحیات روزبهان ، ص - ۳۷۸ .